حمد مقدّس از عرفان ممکنات و منزّه از ادراک مدرکات مليک عزّ بی مثالی را سزاست که لم يزل مقدّس از ذکر دون خود بوده و لايزال متعالی از وصف ما سوی خواهد بود احدی بسماوات ذکرش کما هو ينبغی ارتقاء نجسته و نفسی بمعارج وصفش علی ما هو عليه عروج ننموده و از هر شأنی از شئونات عزّ احديّتش تجلّيات قدس لا نهايه مشهود گشته و از هر ظهوری از ظهورات عزّ قدرتش انوار لا بدايه ملحوظ آمده چه بلند است بدايع ظهورات عزّ سلطنت او که جميع آنچه در آسمانها و زمين است نزد ادنی تجلّی آن معدوم صرف گشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت بالغه او که جميع آنچه خلق شده از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر از عرفان ادنی آيه آن عاجز و قاصر بوده و خواهد بود هياکل اسماء لب تشنه در وادی طلب سرگردان و مظاهر صفات در طور تقديس ربّ ارنی بر لسان موجی از طمطام رحمت بی زوالش جميع ممکنات را بطراز عزّ هستی مزيّن نموده و نفحه از نفحات رضوان بی مثالش تمام موجودات را بخلعت عزّ قدسی مکرّم داشته و برشحه مطفحه از قمقام بحر مشيّت سلطان احديّتش خلق لا نهايه بما لا نهايه را از عدم محض بعرصه وجود آورده لم يزل بدايع جودش را تعطيل اخذ ننموده و لا يزال ظهورات فيض فضلش را وقوف نديده از اوّل لا اوّل خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود و در هر دوری از ادوار و کوری از اکوار از تجلّيات ظهورات فطرتهای بديع خود خلق را جديد فرموده تا جميع آنچه در سماوات و ارضينند چه از آيات عزّ آفاقيّه و چه از ظهورات قدس انفسيّه از باده رحمت خمخانه عزّ احديّتش محروم نمانند و از رشحات فيوضات سحاب مکرمتش مأيوس نگردند چقدر محيط است بدايع فضل بی منتهايش که جميع آفرينش را احاطه نموده بر مقامی که ذرّه در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عزّ احديّت او و ناطق است بثنای نفس او و مدلّ است بر انوار شمس وحدت او و بشأنی صنع خود را جامع و کامل خلق فرموده که اگر جميع صاحبان عقول و افئده اراده معرفت پست ترين خلق او را علی ما هو عليه نمايند جميع خود را قاصر و عاجز مشاهده نمايند تا چه رسد بمعرفت آن آفتاب عزّ حقيقت و آن ذات غيب لا يدرک عرفان عرفاء و بلوغ بلغاء و وصف فصحاء جميع بخلق او راجع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بندای لن ترانی منصعق و صد هزار روح القدس در سماء قرب از اصغاء کلمه لن تعرفنی مضطرب لم يزل بعلوّ تقديس و تنزيه در مکمن ذات مقدّس خود بوده و لا يزال بسموّ تمنيع و ترفيع در مخزن کينونت خود خواهد بود متعارجان سمآء قرب عرفانش جز بسر منزل حيرت نرسيده‌اند و قاصدان حرم قرب و وصالش جز بوادی عجز و حسرت قدم نگذارده‌اند چقدر متحيّر است اين ذرّه لا شیء از تعمّق در غمرات لجّه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است از تفکّر در قدرت مستودعه در ظهورات صنع تو اگر بگويم ببصر در آئی بصر خود را نبيند چگونه تو را بيند و اگر گويم بقلب ادراک شوی قلب عارف بمقامات تجلّی در خود نشده چگونه ترا عارف شود اگر گويم معروفی تو مقدّس از عرفان موجودات بوده و اگر بگويم غير معروفی تو مشهودتر از آنی که مستور و غير معروف مانی اگر چه لم يزل ابواب فضل و وصل و لقايت بر وجه ممکنات مفتوح و تجلّيات انوار جمال بيمثالت بر اعراش وجود از مشهود و مفقود مستوی مع ظهور اين فضل اعظم و عنايت اتمّ اقوم شهادت ميدهم که ساحت جلال قدست از عرفان غير مقدّس بوده و بساط اجلال اُنست از ادراک ما سوی منزّه خواهد بود. بکينونت خود معروفی و بذاتيّت خود موصوف و چقدر از هياکل عزّ احديّه که در بيداء هجر و فراقت جان باخته‌اند و چه مقدار از ارواح قدس صمديّه که در صحرای شهود مبهوت گشته‌اند بسا عشّاق با کمال طلب و اشتياق از شعله ملتهبه نار فراق محترق شده و چه بسيار از احرار که برجای وصالت جان داده‌اند نه ناله و حنين عاشقين بساحت قدست رسد و نه صيحه و ندبه قاصدين و مشتاقين بمقام قربت در آيد ...